

جاوید کاهن عزیز،

سپاسی بی پایان که بالاخره سکوت را شکستی و رنج حاصل از طرز فکرو رفتار ظالمانه کسانی را که به اصطلاح تعلیم دهندگان کودکان یک ملت اند نه تنها بصورت یک نوشته ابراز کرده، بلکه با شهامت آنرا به هموطنانت نشان دادی.

این خود بهمچنین نشان امیدوارانه ایست که با این همت در عمل، قدمی مهم در شفای این زخم عمیق برداشته‌ای. زخمی چنان عمیق که هرآن انسانی که مقاله ات را می خواند در پایان آن خود نیز زخمی- اگرچه در مقایسه بسیار بسیار ناچیز- بر روح برداشته است. یا بهتر بگویم خراشی برداشته است، خراشی بر دل، دلخراشی.

خاطره من از یک دبستان در دزاشیب- شمیران زمانی که به اجبار مدرسه فردوسی آبادان را ترک کردم وقوف ناگهانی وشوک آمیز به این واقعیت تلخ بود که برای آموزگاران تهران ظلم به شاگردان به نظر امری طبیعی می آمد. و این در زمان مهرآریا بود. شکی نیست که بسیاری از همان کودکان مورد ظلم، خود معلمان ومدیران آینده شدند و این دایره همچنان ادامه خواهد داشت تا یک سیستم جدید آموزشی آنرا بشکند و نقش آموزگار و شیوه آموزش به آموزگاران و شرایط استخدامی آنان را از نو تعیین کند. این بهیچوجه به معنی انکار لزوم مجازات برای آموزگاران ظلم و پرچمداران فاشیسم فرهنگی نیست.

آن مدیر که با "چهره ائی بسیار شیطانی وخشمگین" همراه با نقشه های رذلانه اش چنین جراحی به کودکی بی گناه زد نه تنها با جای دست کثیف خود روح او را برای مدتی از عمروی مغشوش کرد، بلکه لکه ائی ننگین نیز بر روح دیگر شاگردان عامل و یا شاهد این تباهی حک کرد که آسان رفتنی نیست.

اوموجودی بسیار خطرناک است. بسیار نه از آنجهت که مانند اکثریت ایرانیان پیشداوری دارد (امیدوارم که در این داوری خود پیشداوری کرده باشم، ولی همین که تاکنون آماری در این مورد وجود ندارد حاکی از این است که اکثریت این را به منزله یک مسئله نمی بیند) بلکه به اینجهت که بجای برخورد فرهنگی با پیشداوری خویش، از موضع قدرت کسبی خود سوء استفاده وافکارش را در عمل پیاده کرده است. و به این ترتیب عمداً به کودکان صدمه روحی زده است.

بهترین مجازات آموزشی برای چنین شخصی پنج سال باغبانی اجباری در چند پارک شهرو تمیز نگاه داشتن مستراح های عمومی آن پارکهاست. به چند دلیل:

-- چنین شخصی نه تنها قابلیت آموزش و روبروئی با کودکان را ندارد بلکه در بودن با دیگر گروه های جامعه نیز نفوذی منفی خواهد داشت. و آن به این دلیل که او سالها مدیر بوده و به این سادگی از رل رهبریت در گروه دست نخواهد کشید. اگر سیستمی در ایران به وجود بیاید که این چنین شخصی را به زندان محکوم کند احتمالاً همه آنانی که زمانی شاگردان نوچه اش بوده اند و از او ظلم آموخته اند نیز در زندان خواهند بود. و به این ترتیب این تبه کار در زندان نیز کلاس اکابر راه خواهد انداخت. از این رو تنها اجبار به کار در تنهائی است که این شخص را به فکر در مورد نظرها و رفتار خود وادار خواهد کرد

-- در تماس با خاک و گل روح سخت شده اش گردد خواهد شد و در غیاب آن، چشمانش باز. به یادگرفته ها خواهد اندیشید و پی بردن به امکان بی پایگی و نسبی بودن بسیاری از آنها.

و هرگاه که خاطره های کودکی و توسری خوردن های پی در پی خشمگینش کند با چهره ائی شیطانی محکم به خاک بیل خواهد زد. که البته در اینجا حداقل خشم او برای محیط زیست و تازگی خاک مفید خواهد بود. و زمانیکه ببیند خشمش بجای تخریب باعث رویش هرچه بهتر گیاهان شده به این معنی که یک نیروی منفی تبدیل به نیروئی مثبت شده به خودی خود بسیار آموخته است.

-- نتیجه کاروی در پارک و مستراح بهتر قا بل کنترل و اندازه گیریست تا کارش با کودکان.

-- زمین پارک ها در ایران سفت و سخت است و احتیاج یه بیل زن های خشمگین و شیطانی دارد که اشتباهاً در مدارس به مدیریت گماشته شده اند - البته هنوز با بیل ها در دستشان.

حرکتی مثبت خواهد بود اگر - با قدم مهمی که با ابراز تجربه شخصی ات بر داشته ائی - دیگرانی نیز که تجربه های مشابه داشته اند جلویا نند و یا حتی گروهی تشکیل دهید. بدون شک جمع آوری یک لیست سیاه با مشخصات این تبهکاران ضروری است و حتی دلیلی نمی بینم که چرا نتوانید بطور گروهی وکیل با تجربه ای مثل شیرین عبادی بگیریید که سالها در زمینه حقوق اطفال کار کرده است. دادن این لیست به دادگاه بین المللی و اقدام قانونی از آن سو نیز از کارهای مثبت دیگری باشد.

در زمینه مادی سرمایه داران دموکراتیک بخصوص ایرانی می بایست همّت کنند که هم روح خودشان سبک تر شود و هم احتمالاً مالیاتشان کمتر، ولی بیش از هر چیز برای عشق به عدالت و حق به دادخواهی.

با دروهای فراوان
ویدا کاشی زاده